

اهداف استراتژیک آمریکا و اروپا در مورد ایران

دکتر کیهان برزگر^۱

شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ دانشیار روابط بین‌الملل و مدیر گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی
kbarzegar@hotmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی اهداف آمریکا و اروپا در مورد شرایط برجام، چرایی سیاست های آنها برای مهار نقش منطقه ای و محدودیت های موشکی جمهوری اسلامی ایران می پردازد. بحث اصلی مقاله این است که سیاست به اصطلاح «فشار حداکثری» آمریکا علیه کشورمان که با هدف تضعیف ایران از درون و به تبع عقب نشینی از مواضع منطقه ای اش طراحی شده، و به گونه ای هم توسط محافل و جریان اصلی قدرت در دولت های اروپایی، عمدتاً به دلیل ناتوانی استراتژیک در مخالفت با سیاست های آمریکا حمایت می شود، در نهایت به نتیجه دلخواه خود نرسیده و حتی نتیجه برعکس داده است. اکنون ایران پنج مرحله اقدام برای کاهش تعهدات هسته ای خود در چارچوب برجام انجام داده، دامنه و عمق نفوذ استراتژیک خود در منطقه را تقویت کرده، بر قدرت بازدارندگی خود افزوده و با مدیریت نسبی اقتصاد داخلی مانع از فروپاشی کشور از درون شده است. در چنین شرایطی، آمریکا همچنان امیدوار به کارآمدی سیاست جاری خود علیه ایران است و احتمالاً با اقدامات متقابل ایران از جمله کاهش تعهدات هسته ای و اقدامات دیگر بر فشارهای سیاسی خود بدون ورود به جنگ می افزاید. نویسنده نتیجه می گیرد که سیاست مقاومت حداکثری ایران هرچند سختی های اقتصادی زیادی را به کشورمان تحمیل کرده، اما حداقل آمریکا را وادار به عقب نشینی از اهداف اولیه خود کرده که تضعیف ایران و فروپاشی از درون بوده است. همین تحول بر نقش و ارزش استراتژیک ایران می افزاید. اکنون کشورمان باید به تلاش خود برای تقویت روابط در حوزه همسایگی و با قدرت های غیرغربی ادامه دهد و با تکیه بر ادغام اقتصادی و چندجانبه گرایی منطقه ای و با بهره گیری از موقعیت ممتاز جغرافیایی خود به مقاومت خود در برابر آمریکا ادامه دهد تا شرایط برای گفتگو از یک زاویه «برابر سیاسی» فراهم شود.

• واژگان کلیدی

سیاست خارجی، برجام، فشار حداکثری، مقاومت حداکثری، بازدارندگی منطقه ای.

اهداف آمریکا و اروپا در مورد برجام، مهار نقش منطقه ای و موشکی ایران چیست؟ آمریکا تداوم برنامه هسته ای، فعالیت های جاری منطقه ای و افزایش توان موشکی جمهوری اسلامی ایران را به ضرر امنیت و منافع ملی خود و متحدان منطقه ای اش در نظر می گیرد. نگاه غالب و استراتژیک در آمریکا این است که بهترین نظم منطقه ای در شرایطی است که «موازنه قوا» بین قدرت های عمده آن منطقه برقرار باشد تا هزینه آمریکا برای تحت کنترل گرفتن روندهای جاری سیاسی، امنیتی و اقتصادی آن منطقه به حداقل ممکن برسد. این رویکرد که با روی کار آمدن دونالد ترامپ بیشتر تقویت شده، به نوعی بر جریان اصلی اروپایی (انگلیس، آلمان و فرانسه) هم تاثیر گذاشته و به ویژه مورد حمایت و تشویق متحدان اصلی منطقه ای آمریکا (رژیم اسرائیل و عربستان سعودی) قرار گرفته است. بر همین مبنا، آمریکا و متحدانش ارتباط مستقیمی بین برجام و مهار نقش منطقه ای و محدودیت برنامه موشکی ایران برقرار کرده اند که حاصل آن اتخاذ سیاست «فشار حداکثری»¹ با هدف تضعیف قدرت ایران از درون و به تبع مهار نقش فزاینده منطقه ای ایران می باشد تا از این طریق توازن قوا به ضرر منافع آنها بهم نخورد. در مقابل، ایران با افزایش اهرم های نفوذ منطقه ای خود به شکل نرم و سخت سعی در شکستن این ائتلاف ضد ایرانی و دفع تهدیدات امنیت ملی خود از طریق یک رویکرد «مقاومت حداکثری» دارد. بحث اصلی این مقاله این است که ساختار سنتی سیاست خارجی آمریکا در چند دهه گذشته برای حفظ کنترل خود بر روندهای حاکم منطقه ای و سازگاری آنها با اهداف امنیت ملی و منافع ژئوپلیتیک خود دو رویکرد را در پیش گرفته است: یکی درگیری و جنگ مستقیم با بازیگران رقیب در قالب سیاست «تغییر رژیم» و جابجایی حکومت ها، همانند افغانستان و عراق، و دیگری فشار سیاسی و اقتصادی بر آنها از طریق ابزارهای قدرت سخت و نرم خود، همچون تهدید نظامی و تحریم های اقتصادی و یا مداخله سیاسی و اجتماعی در امور داخلی، همانند ایران. در این راستا و با توجه به شکست های آمریکا در جنگ های مستقیم منطقه ای (همچون افغانستان و عراق) و به ویژه عدم توانایی در مدیریت شرایط پسمانزعه و شکل گیری دولت های فراگیر در این بحران ها که ایران در آنها نقش کلیدی دارد، اندیشه ورود مستقیم به یک جنگ دیگر منطقه ای را کنار گذاشته و به رویکرد دوم یعنی فشارهای سیاسی و اقتصادی برای مهار قدرت فزاینده منطقه ای ایران به منظور مدیریت رفتار این کشور

¹. Maximum Pressure policy

با هزینه کمتر روی آورده که به نوعی می توان از آن به عنوان «مهار حداقلی»^۱ ایران برای ایجاد توازن قوای منطقه ای یاد کرد. کشورهای اروپایی هم به دلیل محدودیت های استراتژیک ناشی از حضور فعال منطقه ای با ابزارهای نظامی-امنیتی، وابستگی به تبادلات اقتصادی با آمریکا، به ناچار از سیاست آمریکا در افزایش فشار سیاسی به ایران حمایت کرده اند.

۱- خروج آمریکا از برجام برای تغییر مواضع منطقه ای و موشکی ایران

محدودیت های استراتژیک آمریکا، رئیس جمهور سابق آمریکا یعنی باراک اوباما را به سمت بازنگری در گفتمان سیاست خارجی آمریکا در منطقه هدایت کرد. او اعتقاد داشت که قدرت آمریکا در جهان مطلق نیست و برای مدیریت و کنترل روندهای جهانی جاری، این کشور نیاز به همکاری با سایر کشورها دوست و رقیب برای حل مشکلات منطقه ای و جهانی دارد. بر این مبنا، آمریکا به اجبار و از ترس تسلیحاتی نشدن برنامه هسته ای ایران و مهمتر به امید تغییر مواضع منطقه ای و اعمال محدودیت های برنامه موشکی این کشور، به منظور کنترل و مدیریت روندهای جاری در منطقه، با ایران وارد گفتگو و توافق شد که نتیجه آن انعقاد توافق هسته ای ایران با قدرت های جهانی با مشارکت فعال آمریکا بود. اما این تحول در سیاست خارجی آمریکا، تنها یک «لحظه کوتاه تاریخی» در رویکرد منطقه ای آمریکا نسبت به ایران بود. چون این گفتمان نو، خیلی زود با روی کار آمدن دونالد ترامپ و تلاش های نهادها و ساختارهای قدرتمند سنتی آمریکا و با تشویق رقبا و دشمنان سنتی ایران در منطقه همانند عربستان سعودی و رژیم اسرائیل به نقطه سابق یعنی تحریم های سخت اقتصادی و فشارهای سیاسی به منظور مهار قدرت فزاینده ایران برای حفظ توازن قوای منطقه ای به صحنه بازگشت. رئیس جمهور جدید آمریکا با هدف مهار نقش منطقه ای و محدودیت برنامه موشکی ایران، از برجام خارج شده و به سیاست «فشار حداکثری» روی آورده است. هدف این سیاست، اعمال تحریم های همه جانبه سیاسی و اقتصادی و فشار به جامعه جهانی برای پیروی از آنها به منظور انزوا و نهایتاً تسلیم ایران در برابر خواسته های ترامپ با هدف انعقاد یک قرارداد جدید است که شامل تغییر مواضع منطقه ای و محدودیت برنامه موشکی ایران شود. رئیس جمهور قبلی آمریکا باراک اوباما امیدوار بود در قبال امضای توافق هسته ای، ضمن جلوگیری از تسلیحاتی شدن برنامه اتمی ایران، مواضع منطقه ای ایران را در راستای تامین منافع آمریکا تعدیل کند. او ضمن درک اهمیت نقش ایران در منطقه تلاش کرد تا از طریق مشارکت ایران

^۱. Minimal containment

در مسائل منطقه ای به مدیریت نقش و قدرت این کشور آن در منطقه غرب آسیا پردازد. او اعلام کرد که ایران و عربستان سعودی باید با هم در منطقه کنار بیایند.^۱ اما ترامپ سیاست‌های او را نامناسب و به ضرر منافع آمریکا دانسته و در مسیر لغو آنها گام برداشت. موضوع مهار قدرت ایران در منطقه همواره محور اصلی سیاست سنتی خاورمیانه‌ای آمریکا در دهه‌های اخیر بوده است. تمرکز بر این موضوع، بر مبنای این نگاه غالب در تفکر استراتژیک آمریکا است که بهترین راه حفظ منافع و امنیت آمریکا حفظ و برقراری نظام «توازن قوا» (سیاسی و تسلیحاتی) بین قدرت‌های عمده خاورمیانه است. در سال‌های اخیر، نقش فعال و پیشروی ایران در مبارزه با تروریسم داعش و القاعده و افراط‌گرایی و همچنین توافق هسته‌ای با قدرت‌های بزرگ به شکل بی‌سابقه‌ای بر نقش و نفوذ منطقه‌ای ایران افزوده است. این تحول متحدین سنتی آمریکا در منطقه از جمله عربستان سعودی و اسرائیل (و حتی ترکیه و مصر) را نگران کرده که چنین وضعیتی توازن سنتی قوا در منطقه را به نفع ایران به هم می‌ریزد. بر همین مبنای، هر یک از این کشورها با روش‌های خاص خود خواستار محدود کردن نقش ایران با استفاده از ابزار فشار آمریکا شده اند.

به عنوان مثال، ترکیه از توافق هسته‌ای ایران با قدرت‌های بزرگ خوشحال شد، چون منجر به تسلیحاتی شدن برنامه هسته‌ای ایران نمی‌شد که در نهایت در اصطلاح بعضی از پژوهشگران ترکیه ای توازن ۴۰۰ ساله قوا بین دو کشور را به ضرر ترکیه بهم بزند^۲ و اینکه ترکیه از شرایط رفع تحریم‌ها از ایران منافع اقتصادی خود را افزایش می‌داد. اما همزمان، ترکیه نگران نزدیکی روابط ایران و آمریکا و تاثیر آن بر همکاری‌های منطقه‌ای دو کشور، به ویژه در بحران سوریه، بود که می‌توانست در نهایت به ضرر ترکیه تمام شود. به همین لحاظ، ترکیه نگاه «محتاطانه‌ای» به این تحول داشت.^۳ در مورد رژیم اسرائیل، مهمترین دلیل ضدیت با برجام، حفظ انحصار هسته‌ای خود در منطقه و به صفر رساندن احتمال تسلیحاتی شدن برنامه هسته‌ای ایران با در نظر گرفتن سابقه تاریخی خود در دسترسی به این تسلیحات بود. سعودی‌ها هم بیشتر نگران بهم خوردن توازن قوای منطقه‌ای به نفع ایران در نتیجه نزدیکی احتمالی ایران و آمریکا در نتیجه مذاکرات مستقیم هسته‌ای بودند. مصر نیز که خود را سخنگوی جهان عرب در نظر می‌گیرد هم نگاه دو سویه‌ای در پیش گرفت. از یک سو، برجام

¹ Jeffrey Goldberg, "The Obama Doctrine," The Atlantic, April 2016 Issue.

<https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2016/04/the-obama-doctrine/471525/>

² See: Gallia Lindstrauss, "Turkey and Iran : Two rival Powers and Relations Pendulum," in: Iran in a Changing Strategic Environment, Meir Litvak, Emily B. Landau, and Ephraim Kam (eds), March 2018, pp. 53-62.

³ Bayram Sinkaya, "Iran and Turkey Relations after the Nuclear Deal: A Case of Compartmentalization," Ortadoğu Etutleri, Vol. 8, No. 1, July 2016, pp. 80-110.

را یک موفقیت برای تسلیحاتی نشدن برنامه هسته ای ایران تصور کرد که می توانست بر قدرت بالقوه ایران هم بیافزاید و از این طریق قدرت رقیب قدیمی خود یعنی اسرائیل را متعادل کند. از سوی دیگر، به دلیل نیاز به منابع مالی سعودی ها با آنها در مسائل منطقه ای همسو شد. یکی از انتظارات عمده دولت باراک اوباما از توافق هسته‌ای جلب همکاری ایران در موضوعات منطقه‌ای از جمله بحران‌های سوریه و عراق، مذاکره بر روی جایگاه حزب‌الله و حماس و یا حتی مذاکره برای محدودیت موشکی ایران با هدف مهار نفوذ ایران بود.^۱ اوباما و وزیر خارجه‌اش جان کری به کرار بر این موضوع تاکید کردند که برجام فراتر از موضوع اشاعه هسته‌ای نقطه عطفی در گشایش موضوعات گسترده‌تر منطقه‌ای نیز می‌باشد. در واقع، دولت اوباما با رویگردانی از سیاست جرج دبلیو بوش، یعنی سیاست «تحریم و تهدید»، به این نتیجه رسید که بهترین روش مهار قدرت ایران در منطقه مشارکت دادن این کشور در مسائل مهم منطقه‌ای به خصوص بحران سوریه است.^۲ هرچند دولت اوباما سعی کرد تا با نوعی عقلانیت بین برجام و نقش منطقه‌ای ایران تعادل برقرار کند، یعنی توافق هسته‌ای و همکاری با ایران را به نفع متحدان سنتی آمریکا در منطقه به خصوص عربستان سعودی در نظر بگیرد، اما جو ضد ایران در ساختار سیاسی و بوروکراسی آمریکا قوی‌تر از آن بود که در دوره اوباما چنین تغییر رویکردی نسبت به ایران در بوروکراسی آمریکا ریشه بگیرد. دلیل عمده رویگردانی آمریکا بعد از اوباما هم نگرانی متحدان منطقه‌ای این کشور یعنی اعراب محافظه کار و رژیم اسرائیل بودند که هرگونه نزدیکی ایران و آمریکا را به ضرر منافع ژئوپلتیک خود در نظر گرفته و شدیداً به آن بدبین بودند. درست همانگونه که معامله نیکسون با چین در دهه ۱۹۷۰ تا مدتها متحدان منطقه‌ای آمریکا مثل ژاپن، کره جنوبی، هند و غیره را نسبت به سیاست های آمریکا سرخورده کرد. در نهایت دولت اوباما به همان برجام به عنوان یکی از مهم‌ترین میراث خود در روابط با ایران بسنده کرد.

در مقابل، ترامپ تداوم سیاست اوباما نسبت به ایران را به نفع منافع آمریکا و به ویژه دو متحد سنتی منطقه‌ای اش یعنی اسرائیل و عربستان سعودی نمی‌دید. البته، فراتر از رویکرد «اوبامازدایی» ترامپ از سیاست های داخلی و خارجی آمریکا، تاجر مسلک بودن او هم بر تغییر جهت سیاست خارجی او نسبت به ایران بی‌تاثیر نبود. او به منابع گسترده مالی سعودی ها برای بهبود وضعیت داخلی اقتصاد آمریکا نیاز داشت که شعار اصلی انتخاباتی اش یعنی «آمریکا نخست» بود. ترامپ همچنین نیاز نفوذ لابی گسترده اسرائیلی-صهیونیستی در درون آمریکا

^۱ Robert Einhorn & Richard Nephew, *The Iran Nuclear Deal: Prelude to Proliferation in the Middle East?*, The Brookings Institution, May 2016

^۲ See: Jeffrey Goldberg, "The Obama Doctrine," *The Atlantic*, April 2016 Issue.

برای انتخابات مجدد ریاست جمهوری نیاز داشت. همین موارد ترامپ را به سمت ضدیت با ایران سوق داد. به واقع، ترامپ مواضع آمریکا نسبت به ایران را در چارچوب منافع شخصی و سیاست داخلی آمریکا تقلیل دهد. بر این مبنای، ترامپ با حمله به میراث اوباما بیشترین انرژی خود را به مخالفت با ایران اختصاص داده و به همان روش قدیمی نئو محافظه‌کاران آمریکایی، یعنی تهدید و فشار بر ایران روی آورده است. او گفت که هیچ گزینه‌ای از روی میز برداشته نشده،^۱ که اشاره به احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران است، یا اینکه اوباما بیش از حد با ایرانی‌ها مهربان بوده و اینکه او اینگونه رفتار نخواهد کرد.^۲

بحث اصلی ترامپ این بوده که توافق هسته‌ای بر قدرت منطقه‌ای ایران بدون انجام هیچگونه تغییری در رفتار منطقه‌ای ایران افزوده است. استدلال او این است که دولت اوباما میلیاردها دلار منابع پولی ایران را آزاد کرده که این کشور در جهت تقویت مواضع منطقه‌ای خود استفاده کرده است.^۳ از نگاه رئیس‌جمهور آمریکا، توافق هسته‌ای بدترین توافق ممکن و به ضرر منافع آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن بوده و لذا به منظور حفظ توازن قوای منطقه‌ای، لازم است تا توافق دیگری با ایران صورت گیرد که ابعاد گسترده تری از مهار نقش منطقه‌ای ایران را شامل شود. در واقع، او خود را یک معامله‌گر خوب می‌داند که با کمترین هزینه می‌تواند بیشترین امتیاز را بگیرد. بر این مبنای، ترامپ شروط جدیدی از جمله ضرورت محدودیت بر فعالیت‌های موشکی ایران و توقف دخالت در مسائل منطقه‌ای، از جمله در عراق، سوریه و یمن را برای آغاز مذاکرات جدید با ایران مطرح کرده است.^۴ اگر با دقت به شروط جدید و اعلامی آمریکا که در پیش شرط‌های ۱۲ گانه مایک پمپئو وزیر خارجه آمریکا نگاه کنیم،^۵ این نکته به سادگی قابل درک است که هدف اصلی سیاست جدید ترامپ تضعیف قوه بازدارندگی موشکی ایران در توازن قوای منطقه‌ای است که بیشتر با نقش پشت پرده اسرائیلی‌ها و سعودی‌ها پیگیری می‌شود.

^۱. "Trump says military strike against Iran is still an option..." Associated Press, June 22, 2019.

^۲. Theodore R. Bromund, "Iran Deal Was Not About Iran," The Heritage Foundation, October 24, 2017

^۳. Ibid

^۴. Gearan, Anna and Phillip Abby (October 13, 2017), "Trump sets new sanctions for U.S. to stay in Iran nuclear deal, tossing issue to Congress," The Washington Post, https://www.washingtonpost.com/politics/trump-to-set-new-conditions-for-us-to-stay-in-iran-nuclear-deal-tossing-issue-to-congress/2017/10/13/39ac3894-af82-11e7-9e58-e6288544af98_story.html?noredirect=on

^۵. "Mike Pompeo speech: What are the 12 demands given to Iran?," Al Jazeera.com, 21 May 2018, <https://www.aljazeera.com/news/2018/05/mike-pompeo-speech-12-demands-iran-180521151737787.html>

اما این سیاست «فشار حداکثری» با اهداف مذکور با واکنش شدید ایران مواجه شد و این کشور به تعریف گسترده تری از بازدارندگی تهدیدات آمریکا و متحدانش روی آورد و حتی آن را به امنیت اقتصادی خود ارتباط داد. تهران اعلام کرد که تداوم این امر و به خطر افتادن امنیت اقتصادی ایران مساوی با به خطر افتادن امنیت ملی کشور است و با واکنش ایران در منطقه، به ویژه جلوگیری از صادرات نفت کشورهای درگیر در تحریم های ضد ایرانی از تنگه هرمز، روبرو خواهد شد. در همین راستا، حسن روحانی در سفر سوم جولای ۲۰۱۸ خود به سوئیس به صراحت اعلام کرد که اگر ایران نتواند نفت خود را صادر کنند، دیگران در منطقه هم نمی توانند.^۱ این دیدگاه متعاقباً توسط آیت الله خامنه ای رهبری انقلاب اسلامی مورد تایید قرار گرفت.^۲ چنین واکنشی نشان از اهمیت حفظ و ضرورت توسل به اهرم «بازدارندگی» در منطقه در راهبرد سنتی سیاست خارجی ایران در کنترل حساب شده تنگه هرمز در شرایط وجود تهدید^۳ و آثار منفی آن بر امنیت انرژی بین المللی است.

۲- تاثیرات خروج آمریکا از برجام بر مواضع منطقه ای ایران

مشکل اصلی سیاست ترامپ، تقلیل دادن روابط با ایران به موضوع برجام و غفلت کامل از اهمیت نقش ایران در حل مسائل منطقه ای، ایجاد ثبات پایدار و مبارزه با تروریسم است که یکی از دلایل اصلی تغییر نگاه آمریکا به ایران در زمان اوباما بود. در آن زمان، تجربه پیچیدگی مسائل منطقه ای به آمریکایی ها نشان داده بود که بدون مشارکت و رضایت نسبی ایران هیچ راه حل پایداری برای بحران های موجود فعلی در منطقه متصور نیست. به واقع، سیاست آمریکا و متحدانش در منزوی کردن ایران در مسائل منطقه ای بر پیچیدگی و افزایش تنش جاری افزوده و به پیچیدگی بیشتر بحران های جاری منجر شده بود. در مقابل، ترامپ در مبارزات انتخاباتی اش سیاست های رئیس جمهور قبلی را به سخره گرفت و قول داد که نیروهای آمریکایی را از منطقه خارج می کند. اما درگیری و تضاد مستقیم او با ایران در منطقه بتدریج بر ابعاد بحران های جاری افزوده است. اکنون مشکلات منطقه ای فراتر از موضوع مبارزه با گروه های تروریستی به تضادها و شکاف های عمیق میان دولت های منطقه هم کشیده شده و

^۱. Koltrowitz, Silke (July 3, 2018) "Iran's Rouhani hints at threat to neighbors' exports if oil sales halted," Reuters, <https://af.reuters.com/article/commoditiesNews/idAFL8N1TZ1BE>

^۲. Khamenei, Ayatollah Ali (July 21, 2018), "Iran leader back suggestion to block Gulf oil exports if own sales stopped," Reuters, <https://www.reuters.com/article/us-iran-nuclear-oil-khamenei/iran-leader-backs-suggestion-to-block-gulf-oil-exports-if-own-sales-stopped-idUSKBN1KB0EI>

^۳. سرلشگر محمد باقری، «توقف صادرات نفت از تنگه هرمز بهای سنگینی خواهد داشت»، خبرگزاری مهر، ۸ شهریور ۱۳۹۷.

بر ابعاد گسترده تری ثباتی در موضوعات دیگری همچون امنیت انرژی، امنیت کشتیرانی، حملات موشکی و پهبادی و غیره هم کشیده شده است.

به واقع، سیاست ترامپ در منطقه با دو مشکل اصلی روبه‌رو است: نخست، چگونگی مبارزه با تروریسم و دوم، قانع کردن سایر قدرت‌های جهانی در اجرای سیاست خارجی ضد ایرانی خود. در مورد مبارزه با تروریسم، ترامپ اولویت سیاست خارجی خود را حفاظت از امنیت آمریکا از طریق جنگ با تروریست‌ها و افراط‌گرایی با همکاری با متحدان منطقه‌ای و حتی با روسیه، به ویژه در سوریه، اعلام کرده است. اما واقعیت این است که این ائتلاف ایران-روسیه-عراق-سوریه-لبنان در زمین و هوا بوده که نقش اساسی در تضعیف و نابودی تروریسم داعش و القاعده و سایرین داشته است. تردیدی هم نیست که ایران نقطه اتصال دهنده این ائتلاف، یعنی نقطه تماسی زمینی و حفظ خط ارتباطی با نیروهای مخالف، را ایفا کرده است. از این لحاظ، تجربه نشان داده که روسیه بدون موافقت نسبی ایران موفق به پیشبرد هرگونه طرح صلحی در سوریه و مبارزه با تروریسم در منطقه نخواهد بود. بنابراین، نزدیکی احتمالی ترامپ به روسیه با هدف انزوای ایران در معادلات منطقه‌ای، آنگونه که در مبارزات انتخاباتی ترامپ مطرح شد، در نهایت به موفقیت منجر نشد. در نهایت هم ترامپ مجبور شد که نیروهای آمریکا را از سوریه و مناطق کردنشین خارج کند، که این خود از سوی کردهای سوریه نوعی خیانت در بحبوحه بحران و مبارزات اشان با ترکیه به حساب آمده است.^۱ هرچند آمریکا تعداد اندکی از این نیروها را برای حفظ و در اختیار داشتن چاه‌های نفتی در مناطق شمال شرقی و شرق سوریه دوباره به منطقه برگرداند. از سوی دیگر، قدرت‌های جهانی همانند کشورهای اروپایی، روسیه، چین و غیره در تداوم و مشروعیت توافق هسته‌ای و ضرورت مشارکت و همکاری ایران در حل بحران‌های منطقه‌ای و مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی کاملاً اتفاق نظر دارند. در همین راستاست که آنها همواره خواستار کاهش تنش بین ایران و عربستان سعودی هستند و اینکه مسائل منطقه‌ای باید با مشارکت همه بازیگران منطقه‌ای صورت پذیرد. در همین راستا، تلاش‌های همگانی برای یافتن یک سیستم همکاری جمعی در منطقه خلیج فارس، به ویژه بعد از حمله به چند نفتکش در بندر فجیره و حمله موشکی به تاسیسات نفتی آرامکو عربستان سعودی که نیروهای مقاومت یمنی مسئولیت آنها را برعهده گرفتند، ابعاد جدیدی یافته است.

¹ Aaron David Miller, Richard Sokolsky, "Trump's Betrayal of the Kurds? U.S. Allies Will Get Over It, and Soon," Carnegie Endowment for International Peace, October 23, 2019, <https://carnegieendowment.org/2019/10/23/trump-s-betrayal-of-kurds-u.s.-allies-will-get-over-it-and-soon-pub-80166>

به موازات همه این تهدیدها علیه ایران، ناگفته نماند که ترامپ همواره آمادگی خود را هم برای گفتگوی مستقیم با ایران و حتی بدون هرگونه پیش شرطی اعلام کرده است. در خواست ترامپ برای مذاکره مستقیم با ایران و به اصطلاح خودش دستیابی به یک «توافق بزرگ»^۱ پس از شیوع ویروس کرونا و تظاهرات ضد نژادپرستی که به دنبال کشتن یک سیاه پوست آمریکایی بدست یک پلیس سفیدپوست آمریکایی صورت گرفت و ناتوانی ترامپ در مدیریت این بحران ها ابعاد جدیدتری یافته است. بهر حال این درخواست ها تاکنون توسط ایران به دلایل متفاوت رد شده است. البته ایران رسماً اعلام کرد که مخالفت با مذاکره مستقیم با ترامپ به دلیل تحولات جاری در داخل آمریکا نیست^۲ و ایران از یکسری اصول کلان در تنظیم روابط با آمریکا پیروی می کند.

به واقع، گفت‌وگوها بر سر مسائل منطقه‌ای به دلیل برتری ژئوپلیتیکی ایران همیشه در رویکرد سیاست خارجی کشورمان یک منطق قوی داشته است، اما نکته مهم این است که چنین گفت‌وگوهایی وقتی می‌توانند موفق و پایدار شوند که با اصل دیگر سیاست خارجی ایران یعنی بازدارندگی و مهار تهدید از درون منطقه که عمدتاً از سوی آمریکا و رژیم اسرائیل است و ارتباط مستقیم به حفظ بنیه موشکی و بازدارندگی کشور دارد، در تضاد نیفتند.^۳ ایران با انعقاد برجام سعی کرد تا بین این دو جنبه از سیاست منطقه‌ای کشور نوعی تعادل برقرار کند. اگر اصول برجام به طور کامل اجرا می‌شد، بی تردید حس تهدید استراتژیک ایران نسبت به اهداف و مقاصد آمریکا در منطقه کمتر می‌شد. اما اکنون، با افزایش فشارهای آمریکا و امید به تاثیرگذاری سیاست «فشار حداکثری»، کفه ترازو به نفع اولویت بازدارندگی تهدید در منطقه سنگین‌تر شده است. با تداوم سیاست «فشار حداکثری» ترامپ، سیاستگذاران ایران همزمان به این نتیجه استراتژیک می‌رسند که بهترین روش مقابله با آمریکا، «مقاومت حداکثری» و تقویت قدرت بازدارندگی خود در اشکال سخت و نرم و از طریق منطقه است. به واقع، از نگاه نخبگان سیاسی-امنیتی ایران یک رابطه مستقیم بین تقویت قدرت ملی ایران و حفظ جایگاه این کشور در توازن قوای منطقه ای وجود دارد.^۴ این مسئله هم به لحاظ بهره برداری از امتیاز ژئوپلیتیک ایران در قالب ادغام اقتصادی ایران با منطقه و هم به لحاظ دفع تهدیدات متقارن (آمریکا و اسرائیل و اخیراً سعودی) و نامتقارن (داعش و القاعده) امنیت ملی است.

^۱ David E. Sanger, Farnaz Fassihi and Rick Gladstone, "Urging Iran to 'Make the Big Deal,' Trump Ties Nuclear Negotiations to Election," The New York Times, June 5, 2020 <https://www.nytimes.com/2020/06/05/world/middleeast/trump-iran-nuclear.html>

^۲ عباس موسوی، «هیچ مذاکره مستقیمی بین ایران و آمریکا صورت نگرفته است»، خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا)، ۱۸ تیر ۱۳۹۹، <https://www.irna.ir/news/83813372/>

^۳ کیهان بزرگر، «راهبرد سیاست خارجی ایران در توازن قوای منطقه ای»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷.

^۴ شمخانی، دریابان علی (۱۳۹۷)، "امنیت سوریه معادل امنیت ایران است"، ایران آنلاین <http://www.ion.ir/News/366810.html>

در منطق استراتژیک ایران، بازدارندگی تهدید از منطقه به شکل سخت و نرم یا به عبارت دیگر از طریق یک نوع «بازدارندگی ترکیبی»^۱، ممکن است. بازدارندگی سخت به معنای حضور مستقیم نظامی و مستشاری در عراق، سوریه و لبنان برای پیشگیری از تهدیدات مستقیم جریان های تروریستی ضد امنیت ملی کشور است. بازدارندگی نرم هم به معنای تقویت ائتلاف های سیاسی و روابط با نیروها و نخبگان محلی برای تقویت روابط ایران در سطح دولت های دوست برای پر کردن خلاهای سیاسی جاری در منطقه به ویژه پس از تحولات بهار عربی است. همین مسئله سبب شده حضور ایران در منطقه از سوی رقبای ژئوپلیتیک این کشور در سطح منطقه ای و فرامنطقه ای «گسترش خواهانه»^۲ تلقی شود. این در حالی است که ایران حضور منطقه ای خود را بیشتر در قالب دفع «مشکلات منطقه ای» و برای افزایش «امنیت نسبی»^۳ ضروری می داند.

یک دیدگاه غالب دیگر در میان نخبگان حوزه سیاستگذاری و بعضا روشنفکری ایرانی این است که راه حفظ امنیت پایدار از طریق «پیشگیری» از تهدید و تقویت جایگاه دولت های دوست با هدف پر کردن خلاهای امنیتی حاصل از وضعیت جنگ و بحران در منطقه یا به عبارتی «گسترش حوزه اثربخشی»^۴، به ویژه در محیط پیرامونی است. همانند سایر کشورها، تحولات منطقه ای به ویژه پس از تحولات پس از وقایع بهار عربی از سال ۲۰۱۱ چالش های جدید امنیت ملی از جمله ظهور داعش از سال ۲۰۱۴ و افزایش فعالیت های گروه های تکفیری وابسته به القاعده همزمان با ظهور بحران های منطقه ای، در کنار تهدیدات سنتی نظامی یعنی آمریکا و اسرائیل، برای ایران فراهم کرده است. برای مقابله با این تهدیدات، ایران یک سیاست دوجانبه را در پیش گرفت. از یک سو با یک سیاست تهاجمی با گروه های تروریستی به ویژه داعش در میدان نبرد عراق و سوریه جنگید و مانع از تغییر روندهای جاری سیاسی-امنیتی در منطقه توسط قدرت های رقیب همانند عربستان سعودی و ترکیه به ضرر منافع خود شد. از سوی دیگر، با ائتلاف نظامی با روسیه به عنوان یک قدرت برتر نظامی و تقویت قوای نظامی در هوا و میدان نبرد، سعی در حفظ نظام سیاسی فعلی سوریه داشته تا توازن قوا را به نفع خود و متحدان منطقه ای اش حفظ کند. ورود روسیه به معادلات منطقه ای پویایی جدیدی به محیط ژئوپلیتیک غرب آسیا داده و بر اهمیت جایگاه ایران در توازن قوای منطقه ای افزوده است.

1. Hybrid deterrence

2. Expansionist policy

3. Relative security

۴. ابراهیم متقی، سعدالله زارعی «بررسی دیپلماسی ۴۰ ساله انقلاب»، مشرق نیوز، ۱۲ دی ۱۳۹۷.

اما روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا و تلاش وی و متحدان منطقه ای اش برای معرفی دوباره ایران به اصطلاح به عنوان منبع فزاینده بی ثباتی منطقه ای یا به عبارت صحیح تر جلوگیری از قدرتمند شدن ایران در توازن قوای منطقه ای، بر پیچیدگی های نقش منطقه ای و گرایش بیشتر کشورمان به سمت اصل بازدارندگی در یک «منطقه بزرگتر امنیتی»^۱ در راهبرد سیاست خارجی افزوده است. به واقع، ترامپ از توافق هسته ای چندجانبه ایران با قدرت های جهانی خارج شد تا راه را برای اعمال تحریم های جدید و سخت اقتصادی علیه این کشور و به عبارت دیگر تضعیف نقش ایران در منطقه هموار کند. از سوی دیگر، متحدین منطقه ای ترامپ، به ویژه سعودی ها، اماراتی ها و اسرائیلی ها استدلال می کنند، چون ایران با تقویت و تثبیت جایگاه گروه ها و نیروهای سیاسی مخالف آنها دست بالا را در منطقه دارد، می خواهد با دیگران وارد گفت و گویی شود که خروجی آن در هر حال به ضرر آنها و به نفع افزایش نقش منطقه ای ایران است. به همین دلیل رژیم های محافظه کار عربی منطقه به اصطلاح خودشان راه گفت و گو با ایران را بسته اند و می خواهند با درگیر کردن آمریکا و با حمایت رژیم اسرائیل قدرت فزاینده ایران در منطقه را تعدیل و ایران را به عقب نشینی از مواضع منطقه ای خود وادار کنند.

اما در عمل مواضع سخت ترامپ، منجر به عقب نشینی ایران از مواضع منطقه ای خود نمی شود. مثلاً ایران حمایت خود از حکومت اسد را کنار نمی گذارد، دست از حمایت از حزب الله و سایر گروه های سیاسی طرفدار خود بر نمی دارد، دست از حمایت انصارالله در یمن بر نمی دارد و مطمئناً اجازه نمی دهد که یک حکومت ضد ایرانی در عراق روی کار بیاید. چون هزینه های زیادی تا به حال متحمل شده و به گونه ای حفظ امنیت و منافع ملی خود را به دفع چنین تهدیداتی در منطقه گره می زند و بطور طبیعی خواهان امن کردن محیط همسایگی خود است.^۲ بنابراین مساله تغییر مواضع منطقه ای ایران که مورد درخواست ترامپ است، همیشه با مساله نگرانی های امنیتی و دفع تهدید و بی اعتمادی نسبت به اهداف و مقاصد آمریکا در منطقه ارتباط مستقیم دارد و تا این دو به یک تعادلی نرسند، گفت و گوی معنادار و موفقی صورت نخواهد گرفت. ترامپ چندین بار در صحبت هایش بر آمادگی اش در توافق با ایران تاکید کرده و بر این باور است که با یک توافق بزرگ می تواند بسیاری از مسائل مورد اختلاف با تهران را حل و فصل کند. چالش اصلی برای یک توافق احتمالی بین ایران و آمریکا در منطقه همین

^۱. Broader security zone

^۲. محمد باقر خرمشاد، عبدالرضا فرجی راد، سید رسول موسوی و علیرضا بیگدلی، «سیاست همسایگی: فراتر از دیپلماسی»، شورای راهبردی روابط خارجی، اول شهریور ۱۳۹۶ <http://www.scfr.ir/fa>

است که ترامپ در نهایت می‌خواهد دیدگاه «حداکثرگرایی»^۱ خود را به ایران تحمیل کند. این ویژگی، با اصول یک توافق از زاویه «برابر سیاسی»^۲ بین کشورها سازگاری ندارد. برای ورود به چنین توافقی دو اصل «نیازهای متقابل استراتژیک»^۳ و «وجود اهداف و مقاصد صادقانه»^۴ نزد دو طرف ضروری است. اما هیچ‌کدام از اینها در شرایط فعلی بین ایران و آمریکا وجود ندارند. اکنون دو طرف همکاری‌های ژئوپلیتیک در منطقه را به ضرر منافع و امنیت ملی خود می‌بینند و مثلاً ائتلاف‌های ضد تروریسم مستقلی را در سوریه، عراق و افغانستان رهبری می‌کنند.

۳- تأثیرات خروج آمریکا از برجام بر مواضع موشکی ایران

برخلاف انتظارات دولت ترامپ، خروج آمریکا از برجام، ایران را وادار به عقب نشینی از مواضع منطقه‌ای و به ویژه محدود کردن برنامه موشکی خود نکرده است. برعکس، این سیاست به افزایش حس ناامنی و بی‌اعتمادی استراتژیک ایران نسبت به اهداف و مقاصد آمریکا در منطقه و نسبت به کشورمان افزوده و منجر به مصمم شدن بیشتر به تداوم تکیه بر سیاست بازدارندگی از طریق یک سیاست فعال منطقه‌ای و پیشرفته‌تر کردن برنامه موشکی و پهبادی خود کرده است. از این لحاظ، ترور سردار سلیمانی توسط دولت آمریکا یک نقطه عطف دیگری در تداوم سیاست‌های تقویت بنیه موشکی ایران به حساب می‌آید. راهبرد فعلی آمریکا در منطقه، نوعی از راهبرد «تضعیف تدریجی»^۵ رقبای ناسازگار مثل ایران است. به واقع، شکست‌های آمریکا در جنگ‌های منطقه‌ای در دو دهه گذشته (افغانستان و عراق) عطش ورود به جنگ را در سیاست داخلی و افکار عمومی آمریکا کاهش داده است. زمانی آمریکا توان این را داشت که وارد جنگی شود، اما خروج از آن هیچوقت برای آمریکا آسان نبوده و با مقاومت ملت‌های منطقه، همانند عراق و افغانستان، به ویژه ناتوانی استراتژیک آن در مدیریت شرایط پسمانازعه روبرو شده است. بر این مبنا، اکنون آمریکا ترجیح می‌دهد که بطور غیر مستقیم و از طریق نیروهای نیابتی، حال به شکل استفاده از رژیم‌های طرفدار خود در منطقه یا گروه‌های شبه نظامی، یا جنگ‌های جاسوسی، سایبری، پهبادی و غیره که هزینه کمتر انسانی و مالی دارند، رقبای خود را وادار به سازش یا نابود کند. آمریکا بر این اساس استراتژی مبارزه با القاعده و داعش را در روند زمان و بطور تدریجی انجام داد. اکنون سیاست «فشار حداکثری» آمریکا در مواجهه با ایران هم بر همین مبنا است تا با تضعیف تدریجی، کشورمان از درون دچار فروپاشی

1. Maximalist approach

2. Political equality

3. Mutual strategic needs

4. Honest aims and intentions

5. Incremental weakening

شود. در این راستا، به خیال آمریکا، حذف سردار سلیمانی می تواند نقش مهمی در تغییر رفتار منطقه ای و یک نقطه عطف در تضعیف برنامه موشکی و انتقال تکنولوژی آن به متحدان منطقه ای باشد.

جمهوری اسلامی ایران با فرماندهی سردار سلیمانی یک استراتژی سیاسی-امنیتی «هوشمندانه» و دو جنبه ای در راستای تامین منافع ژئوپلیتیک کشور طراحی کرد: نخست، افزایش نقش و نفوذ منطقه ای ایران، که یک اصل ثابت سیاست خارجی در چند دهه گذشته برای حفظ جایگاه سیاسی کشور در معادلات سیاسی منطقه ای و جهانی بود. این استراتژی فراتر از جنبه های ایدئولوژیک مربوط به محور مقاومت و وحدت شیعیان در منطقه، یک جنبه کلان «بازدارندگی تدافعی» هم داشت و آن تقویت منابع قدرت ملی کشور و همچنین حفظ امنیت در مرزهای فوری و حلقه بزرگتر امنیتی در منطقه بود. دوم، حفظ بقای کشور از طریق دفع تهدیدات متقارن (بازیگران دولتی دشمن مثل آمریکا و رژیم اسرائیل) و تهدیدات نامتقارن (گروه های تروریستی همچون القاعده و داعش که ماهیت ضد ایرانی دارند). این استراتژی نوعی بازدارندگی برای کشور بوجود آورد که با امکانات، ظرفیت های اقتصادی و محدودیت های راهبردی کشورمان در دوره تحریم های اقتصادی و فشارهای سیاسی همخوان بود.^۱ سردار سلیمانی شبکه ای از نیروهای محلی طرفدار ایران در منطقه با کمترین هزینه برای دفع این تهدیدات ایجاد کرد. ایران با این استراتژی تعادل در روابط با قدرت های بزرگ یعنی روسیه و آمریکا در بحران سوریه بوجود آورد، نقش سرکش دولت ترکیه در عراق و سوریه را مهار کرد، موازنه وحشت در روابط با رژیم اسرائیل ایجاد نمود، عراق را از کمپ دشمنان خارج و به حلقه دوست ایران در جهان عرب تبدیل کرد و از این طریق بر نقش منطقه ای و چانه زنی کشور در روابط با کشورهای غربی افزود.

منطق استراتژیک بازدارندگی تدافعی ایران عمدتاً بر دو محور قرار دارد. نخست، تکیه بر «آتش گسترده موشکی» به منظور پاسخ به حملات دولت های متخاصم و هدف گیری پایگاه های نظامی آنها در منطقه که می توانند برای حمله به ایران مورد استفاده قرار گیرند. در این راستا، تشدید تحریم های اقتصادی منجر به محدود شدن برنامه موشکی ایران به عنوان منبع اصلی قدرت بازدارندگی کشور نشده است. در واقع، تحریم ها تولید موشک های ملی را از با توجه به هزینه های کمتر اقتصادی جذاب تر از خریدهای تسلیحاتی پرهزینه همچون جنگنده های پیشرفته خارجی می کند. موشک ها سریع و دقیق هستند و بطور موثرتر هدف

^۱. کیهان برزگر، «خاورمیانه پس از سردار»، در نشست تخصصی ابعاد سیاسی-استراتژیک ترور سپهبد قاسم سلیمانی در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، دنیای اقتصاد، ۱۷ بهمن ۱۳۹۸.

را مورد اصابت قرار می دهند. حمل متحرک آنها قابلیت آسیب پذیری آنها را در برابر پدافند هوایی کمتر می کند. بر این مبنا، اکنون یک استراتژی پیشرفته موشکی در سیاست دفاعی ایران نهادینه شده است. دوم، ایران بر عمق استراتژیک اش از طریق بهره برداری از اتصال سرزمینی با منطقه و شبکه های محلی با نیروهای سیاسی دوست تکیه دارد. ایران از حمایت های مالی و نظامی و همچنین مشترکات فرهنگی-اجتماعی برای تقویت شرکای منطقه ای، تحکیم جایگاه آنها و تثبیت مواضع سیاسی اشان در سطح محلی و ملی استفاده می کند. منطق ایران در حمایت از «محور مقاومت» عمدتاً بر مبنای تقویت قوه بازدارندگی ایران از طریق چسبیدگی جغرافیایی است. علی رغم تمامی تلاش های دولت های رقیب- و در بعضی مواقع به دلیل همین تلاش ها-- تمامی شواهد نشان می دهند که ایران از مواضع خود در این زمینه عقب نشینی نمی کند و به حمایت از شرکای منطقه ای خود ادامه می دهد.

با این ویژگی های راهبردی فوق در موضوع بازدارندگی، خواسته های ترامپ در محدود کردن برنامه موشکی ایران مطمئناً به نتیجه ای نخواهد رسید. برخلاف مذاکرات برجام که بر مبنای توافق برد - برد بود، فضاهای لازم را برای چانه زنی و اقدام متقابل فراهم می کرد و بیشتر در قالب حقوق و امنیت بین المللی و منطقه ای تعریف می شد (یعنی حفظ غنی سازی مستقل اورانیوم در خاک ایران در ازای تسلیحاتی نشدن برنامه هسته ای)، مذاکرات موشکی با ایران می تواند بر یک مبنای «برد - باخت» قرار گیرد، چون ارتباط مستقیم به بقای کشور دارد و مابازای ارزشمندی برای آن وجود ندارد که بتوان بر آن مصالحه کرد. ضمن اینکه بر اساس عرف بین المللی، مذاکرات کنترل تسلیحات و محدودیت های موشکی تنها به طور داوطلبانه انجام می شود و نمی توان کشورها را به زور مجبور به آن کرد. مثلاً آمریکا و روسیه برای دهه ها به طور داوطلبانه درباره کنترل تسلیحات و توانایی های موشکی مذاکره می کنند؛ اما نه تنها نتیجه مثبتی برای امنیت بین المللی نداشته، بلکه تسلیحات متعارف جدیدی را با کیفیت بالاتر برای حفظ امنیت خود تولید کرده اند.

۴- مواضع اروپا در مورد برجام، سیاست های منطقه ای و موشکی ایران

جریان اصلی اروپایی یعنی سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان هم با اتصال به دیدگاه آمریکایی ترامپ (حداقل در روزهای اولیه)، البته به اشکال متفاوت و با اهداف و مقاصد خاص ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک خود، خواهان مهار نقش منطقه ای ایران و محدود کردن برنامه موشکی ایران شدند. پیش از این، جریان اروپایی با منطق ژئواستراتژیک تسلیحاتی نشدن برنامه هسته ای ایران و همچنین پیشگیری از به اصطلاح یک منازعه دیگر بین ایران و آمریکا یا ایران

و اسرائیل در صورت تداوم برنامه هسته ای با ویژگی های موجود، به توافق هسته ای با کشورمان رسید. اما خروج آمریکا از برجام در می ۲۰۱۸ و ناتوانی اروپا در انجام تعهدات مستقل خود در برجام، از جمله ایجاد یا عملیاتی کردن یک مکانیسم ساده مالی (اینستکس) برای انتقال ارز حاصل از فروش نفت و سایر کالاهای ایرانی و آشکار شدن ظرفیت های محدود اروپا در ایستادگی در برابر قدرت اقتصادی آمریکا، به تدریج جریان اروپایی را به سمت مصالحه با آمریکا و تلاش برای بر انعقاد یک قرارداد جدید که ابعاد گسترده تر منطقه ای و موشکی ایران را شامل شود که در نهایت رئیس جمهور جدید این کشور را راضی کند سوق داد، که تاکنون این تلاش ها بی نتیجه بوده است.

اکنون جریان اصلی اروپایی نسبت به مواضع منطقه ای و خطرات تقویت بنیه موشکی ایران، بیشتر تحت تاثیر دیدگاه آمریکایی و دو متحد اصلی منطقه ای، یعنی عربستان سعودی و رژیم اسرائیل، در قالب مهار نقش و نفوذ منطقه ای ایران از طریق انتقال تکنولوژی موشکی به گروه های متحد تهران در منطقه به ویژه در عراق و یمن است. وگرنه اروپایی ها الزاما موشکی های ایران با برد حدود ۲۰۰۰ کیلومتر را تهدید حیاتی و مستقیم برای امنیت خود نمی بینند. اکنون منطق مخالفت کشورهای اروپایی با تقویت بنیه موشکی ایران بر دو محور استوار است: نخست، پیروی از سیاست توازن قوایی آمریکایی در منطقه که همانطور که در بالا اشاره شد، بهترین سیاست برای تامین منافع و امنیت غرب را در تعادل بین قدرت های منطقه ای می بیند. از دیدگاه قدرت های اروپایی، انتقال تکنولوژی موشکی به گروه های سیاسی دوست تهران در منطقه می تواند بر نقش و قدرت منطقه ای ایران بیافزاید.

دوم، انتقال تکنولوژی موشکی از سوی ایران به گروه های غیر دولتی و شبه نظامی همچون حزب الله در لبنان و جنبش انصارالله در یمن، که از دیدگاه اروپایی ها می تواند به تضعیف جایگاه دولت های متحد آنها در منطقه، مثل عربستان سعودی و اسرائیل منجر شود و این تحول توازن قوای محلی را به ضرر این دولت ها در زمینه هایی همچون سهم خواهی این نیروهای سیاسی از ساختار سیاسی حکومتی یا مذاکرات احتمالی برای تشکیل یک دولت فراگیر در شرایط پسمانازه و نهایتا به چالش کشیدن مشروعیت داخلی به هم می زند. این مسئله به ویژه در مورد رژیم های محافظه کار عربی حوزه خلیج فارس حیاتی است که تحت تاثیر تحولات منطقه ای و بروز بحران های نو و همچنین عدم توانایی و ظرفیت آنها در مدیریت بحران های یمن و سوریه به نفع خود مشکل جدی مشروعیت داخلی پیدا کرده اند. در این زمینه، بحران یمن یک نمونه آشکار است که عربستان سعودی و امارات متحده عربی علی رغم بهره برداری از سیستم های تسلیحاتی پیشرفته و حمایت های گسترده نظامی، اطلاعاتی و

سیاسی کشورهای غربی همچنان نتوانسته اند بر نیروهای مقاومت یمنی پیروز شوند. حتی این نیروها با تداوم جنگ تجربه و توانایی های بیشتری پیدا می کنند و با حملات موشکی و پهبادی به شهرها، فرودگاهها و تاسیسات نفتی عربستان سعودی و امارات نوعی «موازنه وحشت»^۱ در جنگ به نفع خود ایجاد کرده اند. اکنون نگرانی اصلی کشورهای اروپایی این است که ایران با کمک های مستشاری و انتقال تکنولوژی موشکی و پهبادی موازنه قوا را در جنگ یمن به نفع گروه انصارالله به هم زده و کشورهای متجاوز را در موقعیت ضعیف مذاکرات سیاسی قرار داده است.

از لحاظ سیاسی و ژئوپلتیک و با توجه به معادلات فوق، دیدگاه اروپایی این است تداوم منازعات جاری بین دولت ها و گروههای غیردولتی می تواند برای اروپا خطرات جدی از لحاظ هجوم سیل پناهندگان و مهاجرت ها به سرزمین های اروپایی شود که مشکلات داخلی فراوانی برای حکومت های این کشورها از لحاظ ظرفیت ها، امکانات و همچنین تضادهای فرهنگی بوجود می آورد. این اتفاق در چند سال گذشته با باز شدن مرزهای ترکیه به سوی اروپا اتفاق افتاد و شکاف شدیدی در میان اعضای اتحادیه اروپا در چگونگی برخورد با این پدیده بوجود آورد. به دنبال آن موج تقویت پوپولیسم اروپایی و به قدرت رسیدن گروه های راست افراطی در اروپا اتفاق افتاد. این معضل برای اروپا بار دیگر با سرازیر شدن موج پناهندگان به اروپا از طریق مرزهای ترکیه در فوریه و مارس ۲۰۲۰ تکرار شد. ترکیه از این طریق سعی در فشار به کشورهای اروپایی برای حمایت از سیاست های ترکیه در بحران سوریه دارد. این تحول با منازعات جدید در منطقه ادلب سوریه، همزمان با تهاجم ارتش سوریه برای بازپس گیری این استان کشور، که انباشته از تروریست های مخالف دولت سوریه است و متعاقباً واکنش نظامی ترکیه آغاز شد. هرگونه احتمال یک منازعه مستقیم نظامی بین نیروهای دولت سوریه و روسیه از یک سو، و شبه نظامیان مورد حمایت ارتش ترکیه و خود قوای نظامی ترکیه بر پیچیدگی اوضاع وخیم منطقه ادلب می افزاید.

در نهایت، خروج آمریکا از برجام و ناتوانی اروپا به انجام تعهدات مستقل خود در برجام، ایران را مجبور به واکنش متقابل کرد، که نتیجه آن برداشتن پنج گام «مرحله ای» در چارچوب برجام شده و اینکه در نهایت ایران تمامی محدودیت های مربوط به فعالیت های هسته ای خود را لغو کرد تا همانگونه که پیش تر گفته شد به قول عباس عراقچی معاون سیاسی وزارت خارجه به نوعی تعادل در برجام برسد.^۲ از دیدگاه اروپا، خروج آمریکا از برجام و

^۱. Balance of terror

^۲. «عراقچی: با گام پنجم در برجام به تعادل رسیدیم»، روزنامه شرق، ۱۸ دی ۱۳۹۸

فروپاشی کامل این توافق هسته‌ای یک تهدید جدی برای صلح و امنیت منطقه ای و بین‌المللی و به ویژه برای اروپا است. ایران ممکن فراتر از اقدامات تدریجی اتخاذ شده، حتی مجبور شود که از قرارداد منع اشاعه هسته‌ای (NPT) خارج شود.^۱ این وضعیت از نگاه اروپا، خطر حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل به تاسیسات هسته‌ای ایران و شیوع یک جنگ منطقه‌ای دیگر را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. نتیجه این ناامنی همانگونه که در بالا گفته شد، تشدید بحران‌های منطقه ای، سیل پناهندگان و مهاجرت‌های بیشتر به اروپا، گسترش تروریسم و غیره است که در درجه نخست به امنیت اروپایی که در مجاورت منطقه قرار دارد، آسیب جدی وارد می‌کند. پیش از این مساله اوکراین و ضمیمه کردن کریمه توسط روسیه، ظهور ترامپ و شکاف در روابط فرآتلانتیک، خروج بریتانیا از اتحادیه (برگزیت) و چالش رادیکالیزه شدن و بحران مهاجرت، همگی برای اروپایی‌ها غیرمنتظره بوده و سبب شده‌اند که اروپا شدیداً امنیت‌محور شود. به همین دلیل، اکنون کشورهای اروپایی خواهان ایفای نقش و مسوولیت بیشتر سیاسی-امنیتی در جغرافیای اطراف خود از طریق مشارکت‌های منطقه‌ای برای پیشگیری از این تهدیدات بوده و افکار عمومی اروپایی هم از آن حمایت می‌کند.

بر این مبنا، جریان اصلی اروپایی به اصطلاح خودشان خواهان ورود به مذاکرات موشکی با ایران هستند تا به نوعی دولت ترامپ را راضی کرده و شرایط مصالحه بین ایران و آمریکا برای نجات برجام یا انعقاد یک برجام دیگر فراهم کنند. اما بعد از چندین دور تلاش و اعمال فشارهای سیاسی، به ویژه توسط فرانسوی‌ها و امانوئل ماکرون و تیمش، اکنون اروپایی‌ها کاملاً درک کرده‌اند که محدودیت‌های موشکی، اساساً قابلیت طرح و مذاکره در ایران ندارد، چون اصل آن از سوی همه گروه‌های سیاسی داخلی و حتی افکار عمومی کشور رد شده و به عنوان یک خط قرمز منافع ملی در حوزه حفظ بنیه بازندارندگی کشور تعریف شده است. آنها به تدریج درک می‌کنند که اتصال گفت‌وگوهای منطقه‌ای به مذاکرات موشکی از ابتدا اشتباه بوده، چون اصل هرگونه گفت‌وگوهای گسترده تر در سایر مسائل مشترک از جمله مذاکره برای حل بحران‌های منطقه ای را از همان ابتدا مسدود می‌کند. اروپایی‌ها همزمان درک می‌کنند که ایران ظرفیت ژئوپلیتیک و تمایل لازم برای گفت‌وگوهای منطقه‌ای با اروپا را دارد و از آن نگرانی چندانی هم ندارد. تاکنون چند دور مذاکره با چهار کشور اروپایی (انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا) در موضوع بحران یمن و عمدتاً برای برقراری آتش‌بس و حل مسائل انسانی صورت گرفته که این خود نشان از تمایل دو طرف به تداوم گفتگو برای حل مسائل منطقه ای است.

^۱ «ظریف: پرونده ایران به به شورای امنیت برود خروج از آن. پی. تی خارج در دستور کار قرار می‌گیرد»، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران ایرنا، ۳۰ دی ۱۳۹۸.

نتیجه‌گیری

در این مقاله بحث شد که سیاست «فشار حداکثری» آمریکا و متحدان اروپایی اش از طریق تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی با واکنش استراتژیک «مقاومت حداکثری» همه‌جانبه از سوی ایران روبرو شد، چون هدف چنین سیاستی تضعیف ایران از درون و به تبع تغییر مواضع منطقه‌ای کشورمان به ویژه قوه بازدارندگی آن بوده که برای بقا و حفظ امنیت ملی کشور، یعنی یک تهدید بزرگتر، ضروری است. اکنون از برخورد این دو سیاست، یک سنتز جدید در حال شکل‌گیری است و آن توسل به سیاست «مهار حداقلی» از سوی ایران و آمریکا و پرهیز از یک جنگ ناخواسته و تمام‌عیار در منطقه است که به نفع هیچ‌یک از بازیگران درگیر از جمله کشورمان نیست. دولت ترامپ بتدریج به ناکارآمدی سیاست «فشار حداکثری» آگاه می‌شود و وضعیت ناپایدار سیاست داخلی آمریکا احتمالاً او را متمایل به مذاکرات مستقیم با ایران بدون پیش شرط‌های اعلامی اولیه می‌کند. در مقابل، جریان اروپایی که خود دچار چالش‌ها اختلافات درون‌کشوری و ناهماهنگی‌های بین‌کشوری ناشی از تضعیف همگرایی اروپایی از جمله برگزیت و رشد راست افراطی (توده‌گرایی) است، توانایی لازم در پایبندی به تعهدات خود در برجام را ندارد و بتدریج موقعیت خود را در برابر آمریکا از دست می‌دهد. همین امر می‌تواند وابستگی جریان اصلی اروپایی به سیاست‌های ترامپ در مواجهه با ایران را افزایش دهد. در این میان، آنچه که روشن است اینکه ترامپ از ترس باخت در انتخاب ریاست جمهوری در نوامبر ۲۰۲۰ خواهان یک جنگ مستقیم با ایران نیست. از این لحاظ، متحدین منطقه‌ای آمریکا همچون عربستان سعودی و اسرائیل هم توان تاثیرگذاری بر تصمیمات ضد ایرانی ترامپ همانند ماه‌های اولیه ریاست جمهوری اش را ندارند چون می‌تواند هزینه‌های غیرقابل پیش‌بینی برای آمریکا به همراه داشته باشد. هرچند هنوز زود است که در مورد موفقیت سیاست «مقاومت حداکثری» با توجه به سختی‌های اقتصادی تحمیلی ناشی از تحریم‌ها بر ملت امان‌ارزیایی دقیقی داشته باشیم، اما حداقل می‌توان گفت که این سیاست تا حد زیادی آمریکای سرکش را وادار به عقب‌نشینی از اهداف اولیه و ضد ایرانی خود یعنی تضعیف قدرت ملی کشورمان کرده که این خود بر اعتبار و ارزش نقش استراتژیک ایران در منطقه می‌افزاید. در این شرایط، کشورمان باید به تلاش خود برای تقویت روابط در حوزه همسایگی و با قدرت‌های غیرغربی ادامه دهد و با تکیه بر ادغام اقتصادی و چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای و با بهره‌گیری از موقعیت ممتاز جغرافیایی خود به مقاومت خود در برابر آمریکا ادامه داده تا شرایط برای گفتگوی احتمالی فراهم شود. تجربه نشان می‌دهد که تنها یک ایران قوی با اهرم‌های قدرتمند بازدارندگی و نفوذ منطقه‌ای که شرایط مذاکره از یک زاویه «برابر سیاسی» را داشته باشد، وارد مذاکره با آمریکا و غرب می‌شود.